



سرگذشت های سازندگ در قرآن

جواد محدثی

ابراهیم بود. وی که دلی عاشق خدا داشت و خدا هم او را به دوستی خود برگزیده بود (خلیل الرحمان). مصمم شد دستور را اجرا کند. ابتدا به اسماعیل گفت: فرزندم، کارد و ضاب بردار تا برویم از این کوه‌ها همه و هیزم جمع کنیم. به اسم هیزم جمع کردن، یا به بهانه عبادت در مسجد خیف، که در سرزمین مناز قرار دارد، از مکه فاصله گرفتند. وقتی به مناز رسیدند، نزدیک جمره وسطی، ابراهیم خواب را با پسر در میان نهاد: «آئی اری فی المنام آئی اذبحک...» در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم، بنگر که نظر تو چیست؟ این خواب که به صورت مکرر برای او رخ داد، از رؤیاهای صادقه بود و برای ابراهیم، تکلیف‌آور به شمار می‌رفت و برای آزمون صدق و ایمان و اطاعت او نسبت به فرمان خدا بود. برای اسماعیل هم امتحان به شمار می‌رفت، تا میزان فرمانبرداری و تسلیم او جلوه‌گر شود.

امتحانی دشوار

هم ابراهیم، آماده بود تا با گذشتن از علقه‌ها و محبت‌ها، مطیع فرمان باشد. هم اسماعیل آماده نثار جان در راه جانان و قربانی شدن در کوی دوست و در پای اراده رحمان بود. اسماعیل، آمادگی خود را برای قربانی شدن، با چند پیشنهاد به پدر نشان داد و گفت: پدر جان! دست و پای مرا ببند، تا دست و پا نزنم و دلت به رحم نیاید. دامن لباس خود را جمع کن، تا از خون من به لباس تو نپاشد و مادرم هاجر نبیند و دلگیر نشود. چاقوی خود را تیز کن تا زود گلویم را ببرد و جان دهم و مرگ من طول نکشد. صورت مرا به طرف زمین بگذار، تا نگاهت به چهره و چشم من نیفتد، مبدا عاطفه پدری مانع اجرای فرمان خدا شود. ابراهیم با شنیدن این پیشنهادها که همه در جهت اطاعت و اجرای سریع فرمان حق بود، به پسرش اسماعیل گفت: پسرم! چه باور خوبی برای اجرای فرمان خدا هستی.

داستان «ذبح اسماعیل» را می‌دانید و بارها آن را شنیده‌اید. در این سرگذشت که از زاویه جدیدی مورد بازخوانی قرار می‌گیرد، نکات آموزنده‌ای وجود دارد که شایان دقت و عبرت‌آموزی است. در بین ماجرا، یک سو حضرت ابراهیم، فه‌رمان توحید و بت شکن بزرگ است و سوی دیگر، اسماعیل، فرزند او از «هاجر». ابراهیم خلیل، پسر دیگری از «سارا» داشت به نام اسحاق. هر دو فرزند از پیامبران الهی بودند و مأموریت هدایت مردم را به دوش کشیدند. داستان ذبح اسماعیل که مظهر فداکاری، هم از جانب پدر و هم از سوی پسر است، مربوط به دوران ۱۳ سالگی این پسر است و امتحانی بزرگ برای ابراهیم به شمار می‌رود.

بگذرد از فرزند و مال و جان خود
تا خلیل الله دورانست کنند
سر بنه در کف، برو در کوی دوست
تا چسو اسماعیل، قربانت کنند

خواب شگفت

سال‌ها پیش از آن حادثه، ابراهیم خلیل از خداوند درخواست فرزند صالح کرده بود تا تداوم نسل ایمانی او باشد. خداوند هم در اجابت دعایش مژده داده بود که صاحب فرزند پربار و صبور خواهد شد. (رب هب لی من الصالحین، فیشرناه بغلام حلیم).^۱ به قدرت اعجاز الهی، حضرت ابراهیم پدر شد و اسماعیل از هاجر به دنیا آمد. سیزده سال از این قضیه گذشت. سارا هم اسحاق را به دنیا آورد. ابراهیم، هاجر و اسماعیل را به مکه برد و در سرزمین بی آب آن جا گذاشت.

ابراهیم یک بساز در خواب دید که خداوند، او را به ذبح فرزندش اسماعیل دستور می‌دهد. در این که این خواب، در سرزمین فلسطین اتفاق افتاد و ابراهیم برای اجرای دستور خدا به مکه آمد، یا این که در یکی از سفرهایش به مکه برای سرزدن به هاجر و اسماعیل، چنین خوابی دید، نقل‌ها متفاوت است. به هر حال، این خواب و فرمان ذبح فرزند، آزمونی سخت برای



در برخی نقل‌ها این پیشنهاد اسماعیل هم آمده است که: پدر هم را برای مادرم ببر، تا وسیله‌ای برای تسلا و آرامش روحی او در بعد از من باشد.

راستی، جز با قدم صدق و خلوص، کیست که پای در آنگاه بگذارد و روی به مسلخ شهادت آورد؟

ذبیح در قربانگاه

پدر و پسر هر دو تسلیم و فرمانبردار، به قربانگاه می‌رفتند. ابراهیم دست و پای اسماعیل را بست و او را به صورت خوابانیده نگه داشت. بر حنقوم او کشید؛ در حالی که نگاهش به آسمان بود، تا جسم او در چشم فرزندش نیفتد و عاطفه پدری تحریک نگردد. اما به دنبال تعجب دید که کارد نمی‌برد و به پشت بر می‌گردد. چند بار این صحنه تکرار شد و هر بار لبه کارد به پشت بر می‌گشت و نمی‌برید.

ابراهیم مضطرب و خشمگین شد. کارد را به کوه و سنگ برد، سنگ شکافت. او تعجب کرد که این کارد سنگ را می‌برد ولی گلولی نازک اسماعیل را نمی‌برد. ندایی از جانب آن کارد به گوش ابراهیم رسید که می‌گفت: «الخلیل یأمرنی و الجلیل ینهانی». ابراهیم خلیل مرا به بریدن دستور می‌دهد، اما خداوند جلیل مرا از بریدن نهی می‌کند.

آنچه شرط صدق و وفا بود، از ابراهیم رخ نمود و فرمانبرداری را به جا آورد. گرچه تقدیر و تدبیر الهی چیز دیگری بود، اما ابراهیم در اطاعت و اسماعیل در تسلیم، چیزی فروگذار نکردند. این بود که آن پیامبر بت‌شکن، صدای تکبیر شنید. جبرئیل را دید که حامل این پیام الهی است: «... یا ابراهیم! قد صدقت الرؤیا».

ای ابراهیم! خواب را به راستی انجام دادی و تحقق بخشیدی. اراده حق تعالی آن نبود که اسماعیل کشته شود، بلکه می‌خواست ابراهیم و اسماعیل را بینزماید و میزان طاعت و تسلیم این دو برانداخته‌شده را بر همگان روشن سازد.

قربانی به جای اسماعیل

خداوند به جای اسماعیل، یک قربانی دیگر فرستاد. گوشتی که جبرئیل آن را از ناحیه پشت مسجد حیف آورد. اسماعیل را از زیر خنجر ابراهیم کنار کشید و آن گوشت را به جای آن جاد و ابراهیم آن را ذبح کرد و گوشت آن را بین دو سویان تقسیم کردند. آن چه قرآن پس از بیان به وقوع پیوستن حقیقت آن روایات صادقانه یاد کرده و با آیه «و فدیناه بذبح عظیم» به آن اشاره کرده است، همین ماجراست. «ذبح عظیم» نه به خاطر آن که حنّه و هیکل آن بزرگ بود، بلکه به خاطر آن که فدیهای بود از جانب خدا و به جای حضرت اسماعیل.

این که ابراهیم حاضر شد فرزند عزیز و رشیدش را به قربانگاه ببرد و در مسلخ عشق الهی او را به صورت بخواباند و بیغ بر حلقوم او بکشد، رمزی شد برای گذشتن از هواهای نفسانی و غلبه

بر محبت‌های غیر الهی.

ما چو اسماعیل، ز ابراهیم خود سر نیچیم، آنچه قربان می‌کنند

جلوه و نکته و عبرت دیگری که در این داستان است، مبارزه با وسوسه شیطان در بزداشتن ابراهیم از طاعت فرمان حق است. در روایات آمده است که وقتی ابراهیم پسر را به منای برد تا ذبح کند، شیطان به شکل پیر مردی مجسم شد. همه نزد اسماعیل رفت و او را از کشته شدن ترسانند، تا حاضر به قربانی شدن نگردد و چون اسماعیل از خودش طاعت نشان داد و ابلیس را مأیوس ساخت، نزد ابراهیم آمد تا با وسوسه‌هایی او را از اجرای دستور جدا باز دارد، که ابراهیم هم او را ضربه زد و از خویش راند. این برخورد در منطقه جمرات بوده و از این رو حاجیان موظف شده‌اند که آن سه محل را که ابلیس به وسوسه پرداخت و ابراهیم او را از خود راند، به صورت نمادین سنگ باران کنند تا آن حادثه را کرمی بدارند.

از امام موسی بن جعفر (ع) پرسیدند: چرا حاجیان مأیوسند که رمی جمره کنند؟ فرمود: علت این که حاجیان باید رمی جمره کنند، این است که شیطان در آن جا چند بار به نظر ابراهیم آمد و آن حضرت او را با سنگ زد، از این رو سنت بر این جاری شد.
جمال الدین اصفهانی می‌گوید:

چیست رمی الجمار نزد خرد
نفس اشاره سنگسار کنند
و جامی گوید:

سنگ به دست آر، ز رمی جمار
دیو هوا را کن از آن سنگسار

و اشعاری از این دست که در ادبیات فارسی به چشم می‌خورد، همه اشاره به بعد تربیتی این عمل و مفهوم سمبلیک آن در طرد و نفی شیطان و وسوسه‌های اوست و رها شدن از سلطه ابلیس، که از اهداف مهم حج است.

در پایان آیات یاد شده که به این قصه و ابعاد تربیتی آن اشاره دارد، پس از یاد از آن ذبح عظیم می‌فرماید:

«و ترکنا عنیه فی الاخرین»

که هم می‌تواند اشاره به باقی نهادن توحید و مرام و ایمن حنیف ابراهیم در میان امت‌های بعدی باشد، هم باقی ماندن نام نیک و ثنا و ستایش او در زبان نسل‌های بعدی.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- صافات، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.
- ۲- همان، آیه ۱۲۰.
- ۳- المیزان، ج ۱۷، ص ۱۶۲.
- ۴- صافات، آیه ۱۰۴.
- ۵- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۵.
- ۶- مننوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۰.
- ۷- علل الشریع، ص ۴۳۷.
- ۸- دیوان جمال الدین اصفهانی، ص ۱۴۲.
- ۹- تحفه الابرار، جامی، ص ۵۵.
- ۱۰- صافات، آیه ۱۰۸.

سوره ماهانه آموزشی تربیتی
ژانویه ۱۳۸۷
شماره ۳۲۲